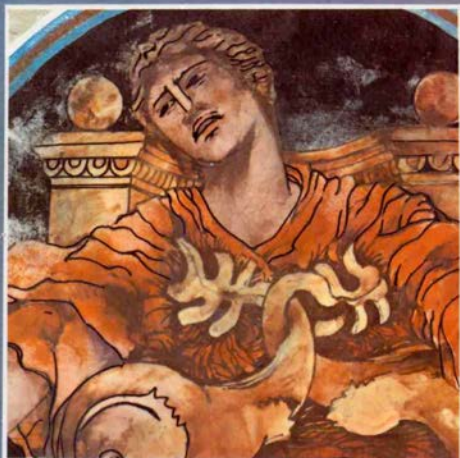




همایشتن س

نوشته‌ی بهمن فرسی
تتاشی از بهمن دادخواه





منا ایستشس

نوشته‌ی بهمن فرسی
نقاشی از بهمن دادخواه



خیلی خیلی پیش از آن که خدا یکی باشد
و غیر از خدا هیچکس نباشد،
روی زمین پر از آدمیزاد بود،
و سینه‌ها پر از قصه‌های خداها،
و آدمیزادها بود.

در کشور قدیم یونان،
کوهی بود به نام «آلمپ»
که «ژئوس»، خدای خداها،
وزن او «هرا»،
و بقیه‌ی خداها،
که فرزندان ژئوس و هرا بودند؛
در آن زندگی می‌کردند.

روزی از روزها،
مثل بقیه‌ی روزها،
ژئوس و هرا،

مثل همی زن و شوهرها،
داشتند باهم بگومگو می کردند،
که یکی از پسر هاشان،
به نام «هفا ایستوس»
که خدای آتش و صنعت بود،
از راه رسید
و پدر — مادرش را در حال دعوا دید.

«هفا ایستوس» تا آمد دهان باز کند،
طرف مادرش را بگیرد،
و حرفی از آشتی بزند،
پدرش «زئوس»،
آتشی تر شد و
در یک چشم به هم زدند
هفا ایستوس را از جا کند و
پر تش کرد میان زمین و آسمان.
هفا ایستوس بیگناه،
یک شبانه روز تمام،







توی هوا ول بود و
داشت می افتاد،
و بالاخره
سخت و سنگین،
توی یک جزیره،
خورد به زمین.
یک پایش شکست.
با خودش عهد بست
که روزی روزگاری
تلافی کند.

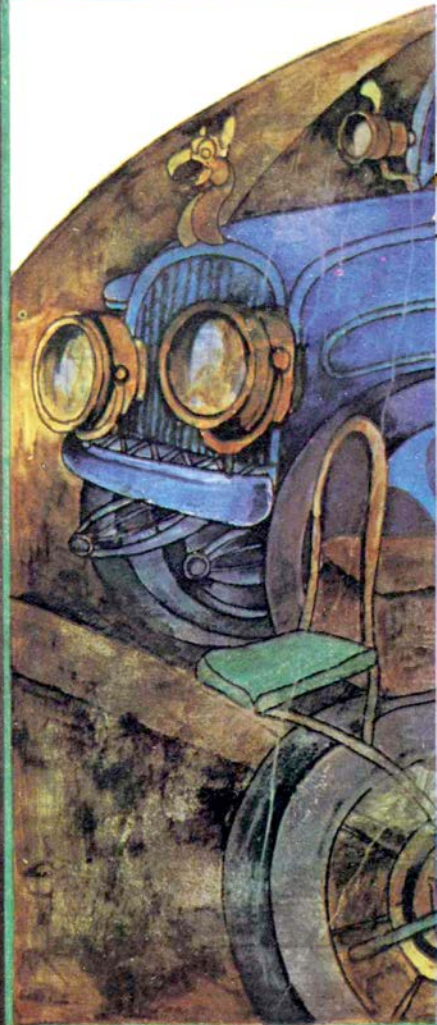


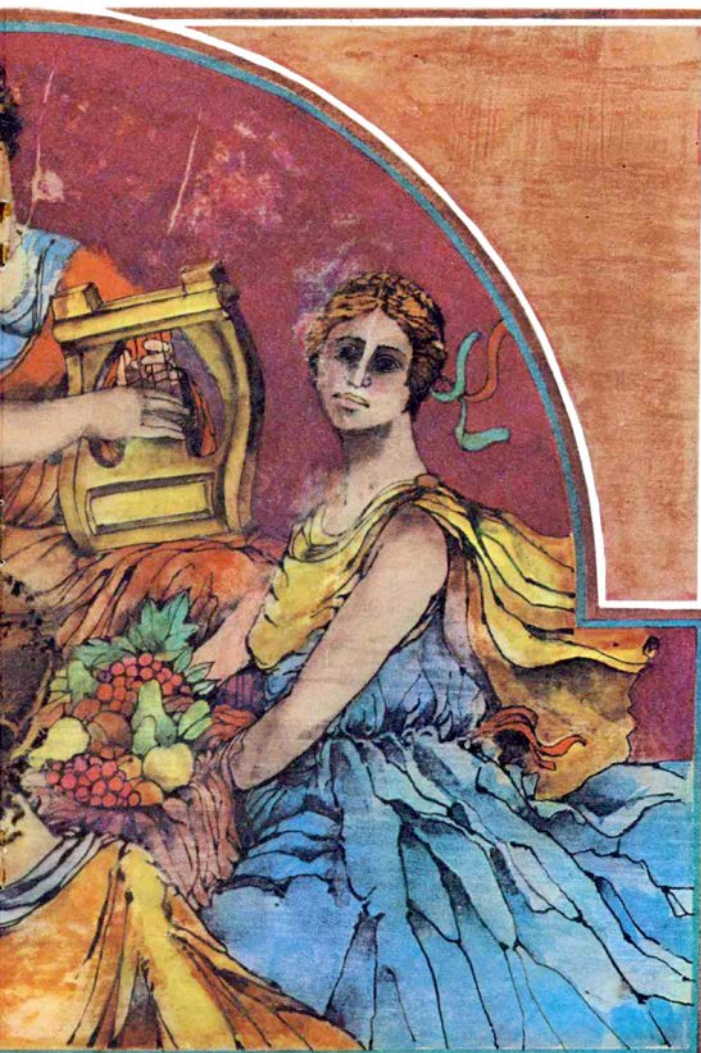
حالا از «سیکلپ» ها بشنو
که دوستان هفا ایستوس بودند.
سیکلپ ها غول های خیلی خیلی بزرگی بودند
که يك چشم آتشبار،
در وسط پیشانی داشتند.
اگر مشت می زدند،
زمین می ترکید.
اگر سرفه می کردند،
آسمان می لرزید.
و در کار آهنگری
در روزگار خودشان،
رودست نداشتند.





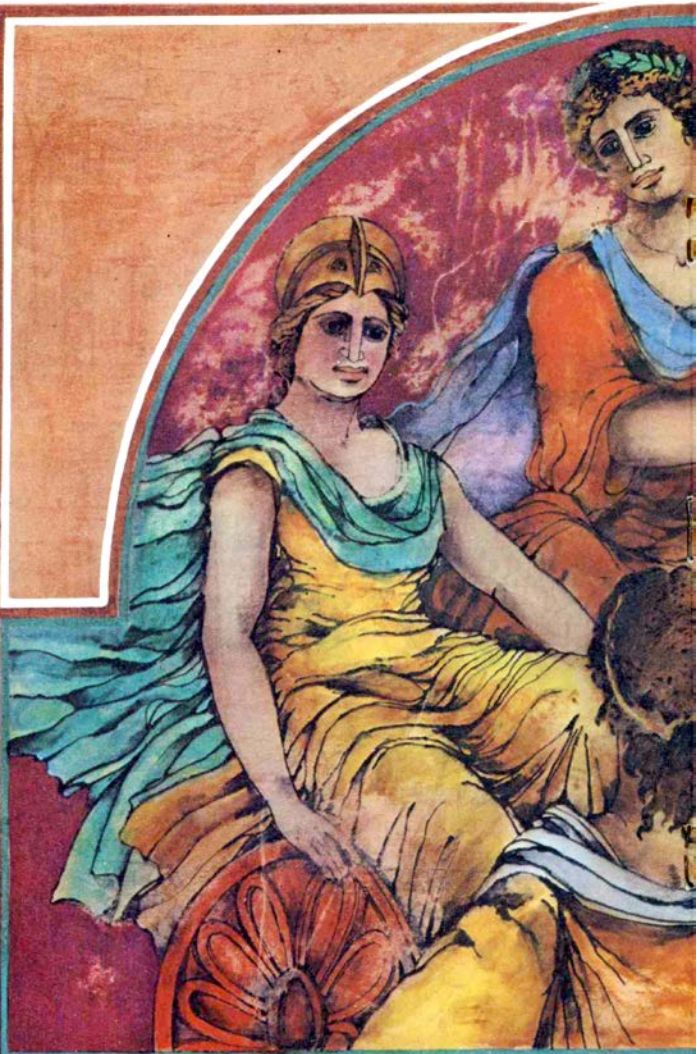
و از هفا ایستوس بشنو
که به‌غاری در زیر کوه «آتنا» رفت و
کار گاهی در دل کوه برپا کرد و
با همکاری سیکلپ‌ها،
مشغول کار شد.
چیزهای عجیب و غریبی می‌ساخت،
که عقل هیچ آدمیزادی،
نمی‌توانست از این ساخته‌ها،
سر در بیاورد.



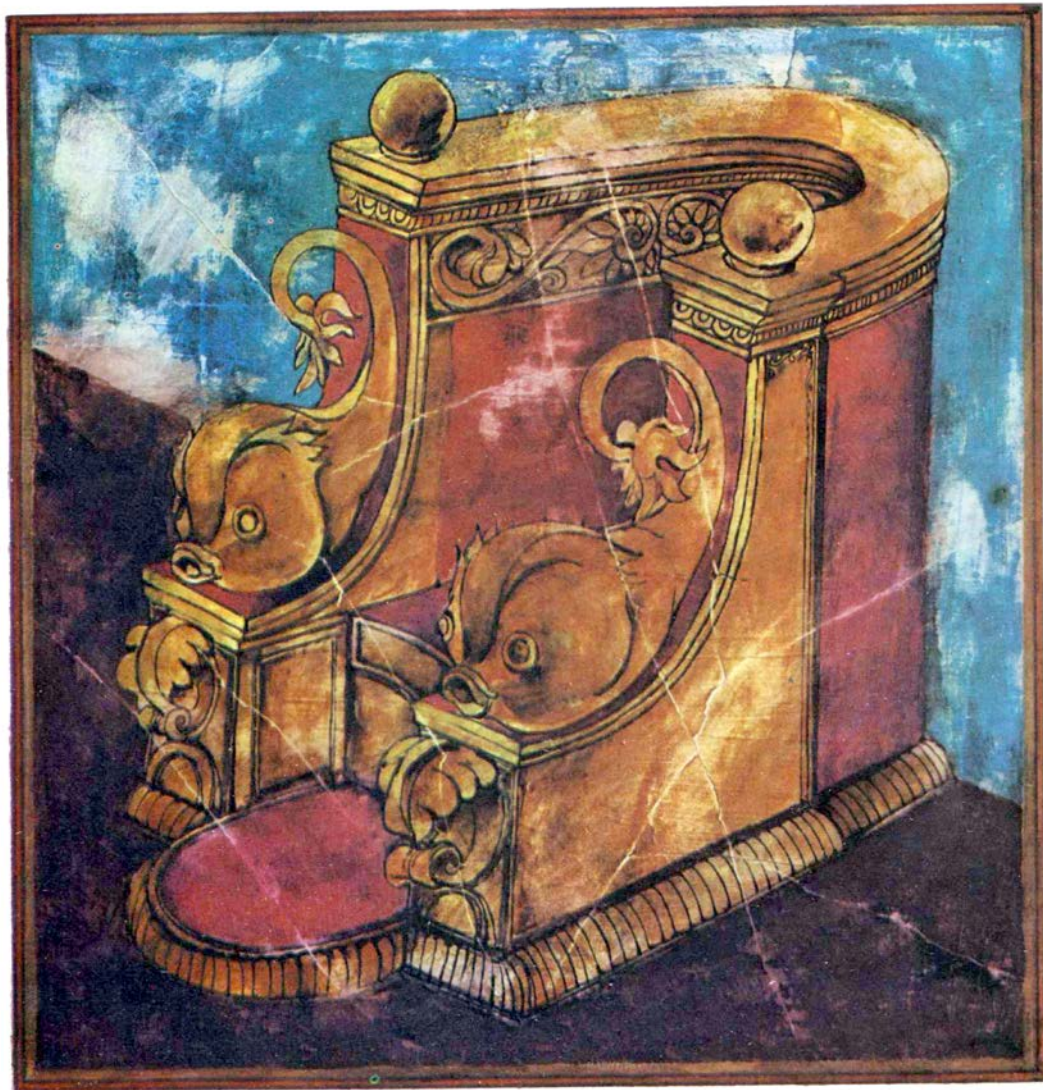


از آن طرف بشنو،
که خداهای دیگر،
در کوه اُلْمپ
سرگرم بودند،
و اصلاً به فکر هفا ایستوس،
که یکه و تنها،
در کوه آتنا،
زندگی می کرد؛
نیودند.

«هرا» هم،
که مادر سنگدلی بود،
بعد از آن که هفا ایستوس
به بیرون از المپ پرت شد،
حتی سراغی از پسرش نگرفت؛
تا بداند
چه به سرش آمد؟
مرد یا زنده ماند؟



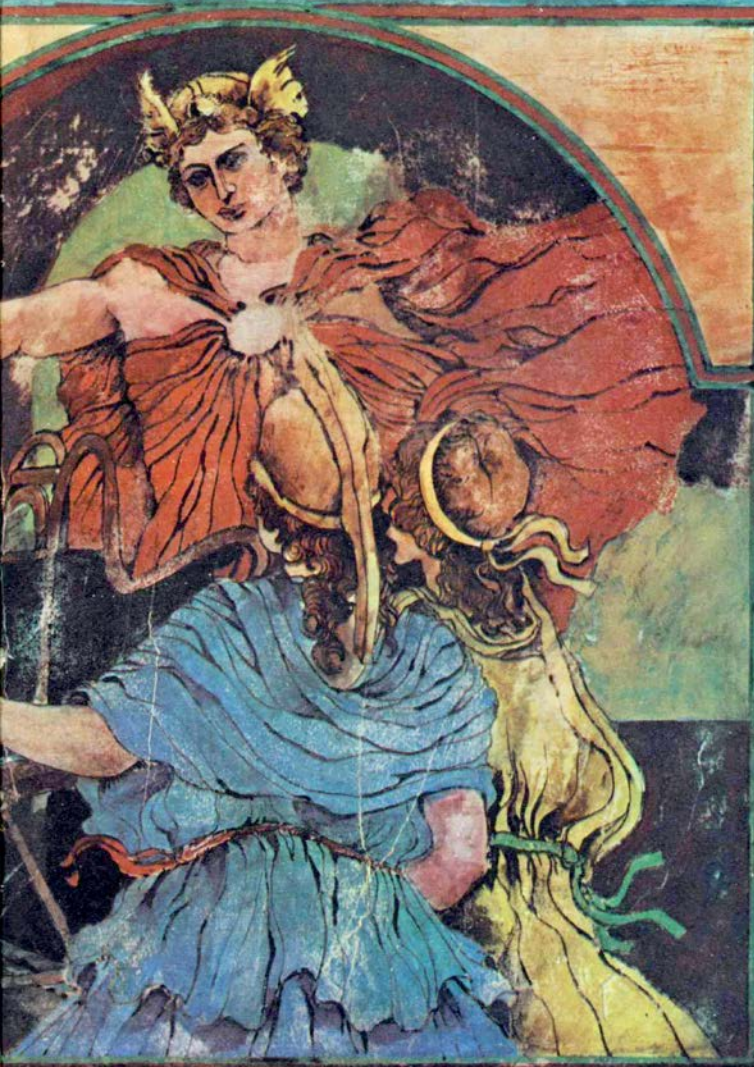
پس از سال‌ها
هفا ایستوس
به قصد تلافی -
یک صندلی ساخت
از طلای ناب.
دسته‌های این صندلی طوری بود
که اگر کسی روی آن می‌نشست،
دسته‌ها دور سینه‌اش قلاب می‌شد،
فشار و فشار،
هوار و هوار؛
و خلاصی در کار نبود.



و بالاخره
روزی از روزها
مثل بقیه‌ی روزها،
که ضمنا روز تلافی هم بود،
هفا ایستوس صندلی طلارا
به‌دوش چهار تا از سیکلپ‌ها داد
و به‌عنوان پیشکشی از کوه آتنا،
برای مادر خودش و مادر خداها،
برای هرا،
به‌المپ فرستاد.

همین که سیکلپ‌ها
صندلی طلارا
در تالار کاخ زئوس
از دوش برداشتند و
به‌زمین گذاشتند...
«هرا» بی آنکه پرسد هدیه از کیست
و آرزویش چیست،
و مثلا تشکری بکند،
یا به‌آوردگان آن پاداشی بدهد،
پراز ناز و ادا،
چشم‌ها پایین،
ابروها بالا،
رفت روی صندلی نشست.
نشستن روی صندلی همان بود و
قلاب شدن دسته‌های صندلی به‌دور سینه‌اش همان و
راه خلاصی نداشتن همان و
فشار و هوار همان و
غیب‌شدن سیکلپ‌ها همان.





هرا هر چه برای خلاصی کرد،
کاری از پیش نبرد.
ناچار،
برای اولین بار،
غروش را گذاشت کنار
و از خداهای دیگر کمک خواست.

اما خدایان المپ
بازن همه قدرتها،
و آن همه کاردانیها،
هروردی خواندند،
هرکاری کردند،
فایده نکرد.
بالاخره تصمیم گرفتند،
«هرمس» را که خدای قاصدها،
و قاصد خداهای المپ بود،
پیش هفا ایستوس بفرستند
تا او را به المپ بیاورد
و او مادر خودش را،
یعنی خانم هرا را،
از صندلی آزاد کند.
وقتی هرمس به آتنا رسید
هفا ایستوس سرش پایین بود و
داشت مثلاً برای خودش
آواز می خواند:

«یه روز بابام،
از اون بالاها،
پرتم کرد این جا،
کار المپ امروز،
از قرار گره خورده،
«قاصدشون برای من،
پیغام آورده.
«اما وقتی تقلاي اون همه خدا،
بی فایده س.
«از دست هفا ایستوس،

«که باباش پر تش کرده
«که مادرش فراموشش کرده،
«چه کاری ساخته س؟»
آن وقت هفا ایستوس،
مثلا سرش را بلند کرد و،
مثلا هر مس را دید و گفت:
— برادر! خوش آمدی، خوش رفتی!
جوابت را توی آواز گرفتی.
و هر مس،
ناامید و دست خالی،
به المپ برگشت.
در المپ «هرا»،
تو دسته های صندلی طلا،
رنگش پریده،
و از حال رفته بود.
بقیه ی خداها، هر کدام يك گوشه نشسته بودند.
زنوس هم که از دست هرا،
دل خوشی نداشت،
از اول غیبش زده بود.



بالاخره «باکوس»

خدای شراب،

سر بلند کرد و گفت:

— حالا من به دیدن هفا ایستوس می‌روم.

دعا کنید که دل این پسر را بتوانم نرم کنم.

وقتی «باکوس»

به کارگاه هفا ایستوس رسید،

خوشدل و شادان،

فریاد کشید

— اشک انگور و عطر تاک!

یا قوت جوشان،

خون پاک!

من خدایان المپ،

و خدای آتنا،

و مردمان زمین،

همه را یکسان رها،

و رنج کار را از تنشانش جدا،

می‌سازم.

هفا ایستوس شادان فریاد زد:

— من و کارگرانم برادر،

همیشه تو را داریم در نظر،

وارد شو! وارد شو!

آخه خوب نیست دم در.

و «باکوس» وارد شد.

پس از لحظه‌یی،

در دل غار،

سرها گرم شد،

دل‌ها نرم شد،

نفس‌میدیم چطور شد،

هر کی به طرف ولو شد.





هفا ایستوس بلند شد،
سوار الاغش شد،
و همراه «باکوس»،
روانه‌ی المپ شد.

هفا ایستوس در المپ،
مادرش را،
مادر خداها را،
یعنی خانوم «هرا» را،
از دسته‌های صندلی طلا آزاد کرد.
با «ژئوس» و «هرا»،
که سال‌های سال با آنها قهر بود آشتی کرد.
ولی از «ژئوس» اجازه خواست،
که به‌غار خودش در کوه آتنا،
نزدیک مردم روی زمین برگردد،
و کارگاه خودش را دایر نگهدارد.

و به‌کارگاه خودش برگشت.
هنوز هم وقتی از دهانه‌ی کوه «آتنا» دود بلند می‌شود
مردم یونان خیال می‌کنند که «هفا ایستوس» در دل کوه
مشغول کار است.

کتابهایی که تا کنون منتشر شده است:

نوشته‌ها:

نیمایوشیح	نوگانی در فلس (چاپ دوم)	فریده فرجام	مهدی‌های نامور شده (چاپ سوم)
بهرام بیضایی	حقیقت و مرد دانا	سیاوش کسراتی	بعد از زمستان در آبادی ما (چاپ دوم)
م. آزاد	ژان و سیمرخ	فریده فرجام - م. آزاد	عمودوزن (چاپ سوم)
م. آزاد	ژان و رودابه	مهرداد بهار	جشنشاه (چاپ سوم)
جواد مجابی	پسرکه چشم آبی	مهرداد بهار	بسنور
شهرنوش پارسپور	قصه‌ی نوک فرور	بهرنگ	ماهی سیاه کوچولو (چاپ پنجم)
سازمان انتشارات کانون	نصویرها	نادر ابراهیمی	دور از خانه
سازمان انتشارات کانون	نقاشی تخت جمشید	فریده فرجام	گل بلور و عورشد (چاپ دوم)
سازمان انتشارات کانون	نقش‌های جانوران در آثار تاریخی ایران	م. آزاد	قصه‌ی طوفی (چاپ دوم)
سازمان انتشارات کانون	گرد آفرید	محمدعلی سپانلو	ابیر حمزه صاحبقران و مهرن نسیم‌عباس
کاوه گلستان	فلنکار	منوچهر نیستانی	گل اومد بهار اومد (چاپ دوم)
		بهمن داد، واد	گیلان
		رضا مرزبان	طلسم شهر تاریکی
	ترجمه‌ها:	م. ا. به آذین	عورشدی‌خادم (چاپ دوم)
غلامرضا امینی	فرزند زمان خوبش باقی	سیروس طاهیان	شاعر و آفتاب (چاپ دوم)
مهدیه امیرشاهی	داستان اتم (چاپ دوم)	غلامحسین ساعدی	گمشده‌ی لب دریا
حبیبی حسینی	سرگلشت لغت	نادر ابراهیمی	کالاهای (چاپ دوم)
الاحمدی	آفتاب در سیب‌ها (چاپ دوم)	فریدون هدایت‌پور	شهر ماران
م. آزاد	سلامت مایه‌ی نشاط است (چاپ دوم)	نقی کیازستی	فهرمان
ثریا کاظمی	کوههای سفید	نادر ابراهیمی	سجده‌ها
د. قهرمان	کوکو، سرباز و دریا (چاپ دوم)	محید نفیسی	راز کلمه‌ها (چاپ دوم)
لیلی گلستان	بچه‌چطور به دنیا می‌آید	جبار باغچه‌بان	بابا برقی (چاپ دوم)
احمد عوابعه نصیر طوسی	کتاب ستارگان	نیمایوشیح	آهر و پرنده‌ها (چاپ دوم)
فریدون دولتشاهی	میگل	داریوش آشوری	پود و انصاف
ع. نوریان	شهر طلا و سرب	سازمان انتشارات کانون	پهلوان پهلوانان
هاشیمیل الهیانی	گیلگمش		من حرفی دارم که فقط شما بجه‌ها
ابلیس، سگال - م. زمانی	انسان، در گذرگاه تاریخ (چاپ دوم)	احمدرضا احمدی	بازر میکسید
محمد قاضی	ماجرای جوان	م. آزاد	شهرهایی برای کودکان
محمدرضا زمانی	بر کوی آتش	نادر ابراهیمی	بزی که گم شد
لیلی گلستان	نستو سیرالگشتی	نادر ابراهیمی	قصه‌ی گل قالی
احمد عوابعه نصیر طوسی	دنیای پنهان کوکوک	منوچهر آشتی	سرگلشت کتنور کوچک
ع. نوریان	چه می‌خواهید بدانید؟	سازمان انتشارات کانون	عبدالزاق پهلوان
پوران صالح کل	هوگو و ژوزفین		

با جلد شصین ۴۰ ریال

با جلد اعل ۶۵ ریال



سازمان انتشارات

کانون پرورش گدایی کودکان تهران